

از لابلای یادداشت ها و نیشتهای روزمره ام

## باورهای سنتی و عوامل مدرنیته در کشور

واقعیت های دینی و مذهبی در چه نهفته می باشد؟  
نظریات و افکار ارائه شده در مورد مسأله مورد بحث

چگونگی آراء و نحوه موضعگیری ها  
تنوع شاخص ها و گوناگونی نظریها  
سردرگمی ها در تعبیر و تفسیرها  
معیارهای تفحص و بررسی

شرایط و وضعیت کنونی در کشور را بدلیل موجودیت عوامل چندگانه باید تعریف نمود که از جمله می توان انجام قیام های مسلحانه دوگانه را نامبرد که نخستین آن طی سال ۱۳۵۲ علیه حاکمیت شاهی و دومی هم در ماه ثور سال ۱۳۵۷ علیه دولت جمهوری در کشور براه افتاد که در نتیجه، زد و خوردهای داخلی در کشور آغاز گردیده و آتش آن بدلیل مداخلات خارجی ها، بیشتر از پیش شعله ور گردید. پس از آن، مجاهدین قدرت سیاسی کشور را تصاحب نموده و به تعقیب آنها "طالب" ها، پایه گذاری و ایجاد "امارت اسلامی" را در کشور آغاز نمودند که پس از مدتی هم توسط ایالات متحده و پکمک ویاری "اتحاد شمال" از اریکه قدرت سرنگون گردیدند.

دراول امر، با طرح مطالب و مسایل مورد بحث نبشته حاضر، باید متذکر گردید که با آغاز و تشدید زد و خوردهای داخلی در کشور و تداوم پیایی آن و در نتیجه سیاست های رژیم های سیاسی، یکی پس از دیگری، به عادات، آداب، رسوم و عنعنات موجود در کشور ضربات مهلکی وارد گردیده، معیارهای اخلاقی و تاریخی موجود در سرزمین افغان ها خوردونابود گردیده و دین و مذهب نیز از چنین وضعیتی جان سالم بدر نبرده و مستثنأ قرار نگرفت. ببینید، اسلام بخش مهم حیات اهالی و باشندهای کشورهای کشور عزیز ما را تشکیل می دهد. نباید فراموش نمود که جنگ و زد و خوردهای مسلحانه در کشور، برجایگاه روحانیت مسلمان و نهادهای اسلامی بگونه مستقیمی تأثیر گذاشت. در مراحل نخست تحول ۷ ثور در کشور، روحانیت کشور، خواسته یا ناخواسته بگونه ناشیانه ای مورد آزار و اذیت قرار گرفته و شخصیت های بانفوذ و تأثیرگذار جامعه که در اوج قدرت بودند، وارد عمل گردیدند. چنین وضعیتی چه در مجموعه رهبران مجاهدین و چه در جمع "طالب" ها نیز صدق می نمود.

بمنظور درک و شناخت مقام، موقعیت و اهمیت نقش روحانیت در زندگی و حیات جامعه امروزی، باید سیری به گذشتهها نمود. در جریان سدها (سده هفتم - سده یازدهم)، پس از پذیرش اسلام بمثابه دین رسمی در کشور، سلسله مراتب چند مرحله ای اقتصادی و اجتماعی در اراضی متعلق بافغانستان شکل گرفت. باید پذیرفت که گروه های تشکیل دهنده روحانیت، هم از نقطه نظر ثروت و هم از رهگذر قدرت و توان نفوذ عقیدتی خویش میان توده های میلیونی کشور ما، از همدیگر متفاوت می باشند. علمای دینی در سطوح بالاتر سلسله مراتب مذهبی قرار

دارند، مولوی ها، مدرسین متبحر، فقها و دیگران به ترتیب، در درجات مختلف مرجعیت دینی احذ موقع نمودند. آنها بصورت کُل، آموزش های دینی و مذهبی را در مراکز اسلام واقع در خارج از کشور مانند دیوبند در هند، الاظهر در مصر و غیره فرا گرفتند. گروه یادشده، معمولان، بمثابه تشکیل دهندگان رسمی روحانیت در کشور محسوب می گردند. آنها در ساختارهایی چون شورای علماء، وزارت حج و اوقاف و غیره، نماینده های خویش را دارند. اشخاص و افراد یادشده، در واقعیت امر بمثابه افراد دولتی شمرده می شوند، آنها امتیازات مادی از دولت دریافت و از سیاست رسمی دولت نیز پیروی نموده و اما میان مردم از محبوبیت چندانی برخوردار نمی باشند. این واقعیت نباید فراموش خاطر ما گردد که اسناد و شواهد متعدد تاریخی در مورد نقش دین و روحانیت در حیات اجتماعی و سیاسی، گواه روشنی در مورد بحساب می آید. تمامی ساختارهای موجود در کشور، شاهد داستان مبارزه میان قدرت معنوی و سکولاری می باشد. یکی از عوامل متذکره بگونه های مختلفی بر امور قضایی و تعلیم و تربیه کشور اثرگذار واقع گردیده و بگونه ای از نحوه موضعگیری و شیوه عملکرد آنها متأثر گردید. بهر حال، بررسی و مطالعه قوانین اساسی و عمده مورد بحث در کشور، نشان دهنده یک الگویی باشد و آن اینکه هر زمانی که اقتدار سکولار در کشور دچار ضعف گردیده، مواضع روحانیت بویژه در زمینه فقه و آموزش ارتقاء یافته و بر عکس آن نیز اتفاق افتاده است.

قابل یاددهانی پنداشته می شود که اصلاحات و ریفورم های قضایی دوره شاه امان الله، ضربه جدی به فقه روحانیت وارد نموده که در نوع خود، در محدود نمودن اختیارات، صلاحیت ها و کارکردهای قضات کشور مؤثر واقع گردید. اما این روحانیت کشور بود که با نارضایتی از اصلاحات شاه امان الله، با تحریک های وسیعی، به شورش علیه اصلاحات یادشده مبادرت بعمل آورد. در این میان البته نقش علمای دین بیش از هر زمان دیگر بر جسته بشمار می آید. چه آنها (روحانیون) نزد مردم، از حیثیت نیروهای الهام بخشی سود می بردند، آنها از نارضایتی های مردم در نحوه رهبری دولت و چگونگی کارکردهای ادارات محلی در کشور، سوء استفاده بعمل آورده و شاه جوان را بیخدا و نفرین شده از جانب خداوند نامیدند. اما پس از سرنگونی رژیم شاه امان الله و بعدها با پایه گذاری رژیم برهبری نادرشاه، موقعیت متزلزل و لرزان روحانیت، بگونه ای با ثبات تر گردید. در این دوره، شورای علماء تشکیل گردیده و پولیس منحصر بفرد اسلامی "احتساب" نیز عرض وجود نمود.

پس از آن، در دوره سلطنت ظاهر شاه در کشور (۱۳۱۲) الی ختم حاکمیت سیاسی در کشور تحت رهبری دکتور نجیب الله (۱۳۷۱)، اثرگذاری و نظارت روحانیت بر امور قضایی و موارد تعلیم و تربیه و آموزش در کشور، عملن باطل گردید. همچنان در قانون اساسی (۱۳۴۳) کشور در زمان سلطنت ظاهر شاه، این مسأله یادآور گردیده و چنین توضیح داده شد که هنجارها و مناسک دینی، چنانچه در رژیم های قبلی امر پذیرفته شده محسوب می گردید، پس از این در بسیاری از موارد حیات افراد جامعه و اجراءات دولتی، حتمی و لازمی پنداشته نمی شود. مسایل متذکره فوق، در قانون اساسی کشور (مصوب سال ۱۳۱۰) نیز گنجانیده شده بود که بوضاحت کامل نشان دهنده از دست دادن اثرگذاری و مؤثریت روحانیت بر زندگی در اجتماع ما محسوب می گردید.

در واقع، عرصه مسایل تعلیم و تربیه و جاه طلبی های فقهی بر بخش های معینی از نخبگان کشور محدود نگردید. با پیروی از اساسات عدم تفکیک و جدایی دین از سیاست، روحانیت همیش در پی آن بود تا بگونه مستقلانه رهبری کشور و یا حداقل اگر شده، حتما رهبری اعتقادی جامعه را عهده دار گردد تا با استفاده از آن، از مشارکت در امر رهبری سیاسی کشور خودداری ورزد. اما نخبه های بخش یادشده، هیچ زمانی از قدرت و توانایی لازم برخوردار نگردیدند تا حاکمیت سکولار در کشور را تصاحب نموده و در عوض، نوع منحصر بفرد حاکمیت شان را در جامعه مستقر نمایند. در حالی که نخبگان مذهبی الی زمانی که به مواضع شان صدمه ای وارد نگردیده، و بگونه کلی، منافع اقتصادی آنها محفوظ گردید، همچنان به حاکمیت سکولار در کشور وفادار باقی ماندند. اما روحانیت در مجموع، موقعیت و امتیازات شان را در اجتماع مورد تهدید احساس نموده، وارد درگیری هایی با هیأت حاکمه کشور گردید و عمدتاً طی این اقدامات، تحت شعار دفاع از اسلام به مبارزات و اقدامات تلافی جویانه شان، بیش از پیش وسعت بخشیدند.

چنین بنظر می رسد که روحانیت بمفهوم وسیع کلمه، در صدد تطبیق عملی رویای استحکام و پایه گذاری دولت ناب اسلامی در کشور می باشد، جایی که قدرت مادی و معنوی در جامعه بگونه ای در حیطه صلاحیت و اختیار آنها متمرکز گردد، آنها در واقع خود را حاکمان بلا منازع احکام موجود در کشور پنداشته و خویش را در تطبیق و اجرای اساسات شرع اسلامی، مؤظف و مکلف می پندارند. تاریخ بخوبی شاهد می باشد که سردار عبدالقدوس

صدر اعظم وقت کشور، طی سال ۱۲۹۹ در مراجعه به علمای کندهار، خواهان پشتیبانی آنها در امر ایجاد دولت مطابق قانون اساسی در کشور گردیده و اما در پاسخ از آنها شنید که یگانه ساختار دولتی مساعد بحال افغانستان، همانا عبارت از ایجاد و پایه گذاری خلافت در کشور بوده که مورد تأیید و پشتیبانی اکثریت باشندهای کشور قرار خواهد گرفت.

پس از ۸۰ سال، "طالب"ها با صراحت اظهار داشته و ابلاغ نمودند که با پایه گذاری و ایجاد امارت اسلامی در افغانستان، بیش از هر زمان دیگر، امکانات ایجاد و استحکام خلافت جهانی اسلامی مساعد و فراهم خواهد گردید. آنها با صراحت، چه بگونه نوشتاری و چه بگونه گفتاری، این مسأله را واضح بیان نمودند که هدف غایی و نهایی آنها اتحاد و وحدت تمامی مسلمان های جهان تحت لوای خلافت متحد، واحد و یگانه اسلامی بوده تا بگونه نیرومندی در عرصه جهانی عرض اندام نمایند.

علاوه بر نقش روحانیت مسلمان کشور در امر مبارزه علیه دولت های سکولار، در مجموعه کلی این نقش، تأثیر گذاری رهبران مذهبی بویژه در بسیج توده های میلیونی باشندهای کشور در امر سازماندهی مردم و تحکیم جنبش های مقاومت علیه اشغالگران خارجی را نباید هیچگامی فراموش نمود. بسیاری از روحانیون مبارز برآمده از اقشار و طبقات مختلف جامعه، بویژه در امر مبارزه علیه استعمارگران انگریز در اوایل سده ۲۰ و سازماندهی مردم در تداوم این مبارزه نقش فعال و قابل ذکری انجام دادند. جنگ های افغان و انگلیس که منتج با استقلال کشور عزیز و آزادی مردم سرزمین ما از قید و بند استعمار گردید، گواه نقش قهرمانانه کلیه باشندهای کشور عزیز ما می باشد. انگریزها در تمامی گوشه و کنار افغانستان با قیام ها و مبارزات سرسخت افغان ها مواجه شده و پس از متحمل گردیدن تلفات و پذیرفتن شکست، مجبور به ترک سرزمین کشور ما گردیدند. بگونه کلی، احساسات و طندوستی و انگیزهای دینی را می توان سبب ساز مقاومت و پایداری مردم قهرمان و آزاده سرزمین کشور ما بشمار آورد.

کشور عزیز ما افغانستان، در وضعیت کنونی، در شرایط و اوضاع و احوال نهایت دشواری بسر می برد. در سرا سر اراضی کشور، قوت های نظامی و جنگی خارجی بمنظور جلوگیری از هر نوع مقاومت و مخالفت اخذ موقعیت نموده اند. اقدامات تروریستی "طالب"ها، همچنان از اهالی ملکی و بی دفاع کشور قربانی می گیرد. در مناسبات و روابط نژادی و قومی تشنج همچنان ادامه دارد. در امر احیای اقتصاد و پیران شده بهبودی قابل ملاحظه ای بنظر نمی رسد. در داخل و خارج از محدوده کشور، هنوز هم میلیون هاتن از هموطنان ما مهاجر و سرگردان می باشند. قاچاق و انتقال غیر قانونی مواد مخدر همچنان ادامه دارد. در چنین وضعیتی، بگونه مسلم و بدون شک، اصل علل و عوامل نقش روحانیت مسلمان در حیات کنونی جامعه ما مطرح بحث قرار می گیرد. در شرایط کنونی، درک این واقعیت مهم بنظر رسیده و باید بآن توجه لازم معطوف نمود که آیا روحانیت مانند ادوار گذشته تاریخی، توانا نایی و قدرت اثر گذاری و مؤثریت لازمی در امر ایجاد درک اجتماعی و شرکت فعال در حیات اجتماعی-سیاسی و تکامل پروسه دموکراسی ایجاد شده را دارند یا این نقش به پایین سطح آن تنزل نموده است؟

در حال حاضر، احزاب سیاسی که بیشترینه بر بنیاد مشترکات سیاسی، عقیدتی و قومی ایجاد و متشکل گردیده اند، بگونه فزاینده ای در عرصه حیات سیاسی کشور فعال بوده و در پروسهای مربوط سهم می گیرند. همچنان این واقعیت عملن با ثبات رسیده است که در شرایط و وضعیت جنگی قبلی مسلط بر کشور، نقش و موقعیت دین در کشور ما اصلن دستخوش تغییری نگردید، چه مطابق احکام قانون اساسی کشور، دین رسمی و حاکم در افغانستان، دین اسلام پذیرفته شده و موقعیت آن غیر قابل تغییر توصیف گردیده است. در بخش دیگر می خوانیم که هیچ نوع قانونی در مغایرت با شریعت اسلامی در افغانستان کار آیی نداشته و مدار اعتبار قرار نخواهد گرفت. احکام مندرج در قانون اساسی به روحانیت کشور این فرصت را میسر نمود تا نه تنها به تحکیم مواضعش در امور تعلیمی و تربیوی در کشور متوسل گردد، بلکه حتا قادر گردید بر گسل سیستم ایدئولوژیک حاکم بر جامعه و بویژه بر جوانان کشور نیز اثر بخش واقع گردد. همچنان در اسناد متعدد دولتی آمده است که حاکمیت سیاسی خویش را مکلف به ارتقای سطح تعلیمی در کشور پنداشته و در امر بهبودی و ارتقای سطح تحصیلات دینی نیز اقدامات لازمی بعمل آورده و همچنان در امر تقویت و شکوفایی فرهنگ غنی کشور نیز همت می گمارد.

باید یاد آور شد که مقامات در مورد تهیه و آماده نمودن برنامه های دینی، مذهبی و اصول اسلامی در مراکز تعلیمی کشور نیز خبر دادند. مسأله یاد شده گواه این واقعیت می باشد که علوم دینی تاکنون نه تنها در مدارس دینی و مذهبی، بلکه در تمامی مکاتب کشور، اساس و مبدأ تعلیمات و تحصیلات بمفهوم وسیع کلمه قرار دارد. در کنار اینهمه، مطابق احکام قانون اساسی، اشخاص و افراد شاغل در ارگان های قوه قضایه، باید تحصیلات

عالی دینی داشته و کارشناسان شرع و فقه باید در ارگان های یادشده، مصروف خدمت گردند. در قانون اساسی موجود کشور، از نوعی سازش و همگرایی میان سکولاریزم و روحانیت نیز تذکراتی بعمل آمده است. چنین نتیجه بگونه طبیعی و منطقی، انعکاس دهنده وضعیت سیاسی داخلی کشور ما محسوب می گردد. آخرین نمونه نشاندهنده نقش اسلام در زندگی اجتماعی ما، نحوه فعالیت ها و عملکردهای وسیع و همه جانبه بمنظور حمایت و پشتیبانی از روحانیت در کشور ماست که در مقایسه با سایر کشورهای نظیر افغانستان، بی سابقه می باشد.

انتخابات قبلی ریاست جمهوری و پارلمانی در کشور، گواه روشنی در زمینه محسوب می گردد. قبل از همه، بجاست تا بسیاری از مشخصات و خصوصیت های انتخابات اخیر ریاست جمهوری در کشور را متذکر گردید. در گام نخست، طی مدت زمان فعالیت های انتخاباتی، مطبوعات کشور، بویژه در مرکز، تبلیغات وسیعی بنفع روحانیت براه انداختند. مطالب و مسایل نشر شده و آثار مطبوع بنحوی از انحاء، اثرگذاری معینی بر افشار و گروه های اجتماعی نیز بجا گذاشت. همچنان، در جریان کمپاین های انتخابات پارلمانی در کشور، اکثریت کاندیدها، خود را برخاسته از خانوار های مذهبی و یا وفادار بدین اسلام معرفی نموده و مدعی داشتن مدرک تحصیلات عالی مذهبی نیز شده و یا از نقش فعال و همه جانبه شان در جهاد یادآوری هایی بعمل آوردند. عده بسیاری از آنها کمپاین های انتخاباتی شان را در مساجد براه انداختند. عده دیگری از کاندیدها خود را بمتابیه علمبرداران دموکراسی و مدافعین حقوق بشر معرفی نمودند. نباید فراموش نمود که همه ادعاهای و کارکردهای کاندیدها، بصورت یک گل برزیر مجموعه اسلام و شریعت باید قرار می داشت. بنابراین، در نتیجه روحانیت قادر گردید تا در پارلمان کشور کرسی های معینی را احراز نماید.

در ادامه بحث حاضر، باید اضافه نموده و اظهار نمود که گرایش سنتی رویارویی روحانیت با عوامل و موارد غیر مذهبی، بگونه گلی در برخی از اشکال جدیدی تبارز خواهد نمود، از جمله در مورد یادشده می توان از مخالفت های پارلمان کنونی کشور (بویژه با توجه به ترکیب آن) با اقدامات، برنامها و عملکردهای دولت، یادآوری بعمل آورد.

ارزیابی وضعیت مذهبی و سیاسی در کشور، ضرورت توجه جدی به شرایط و وضعیت نوین را میطلبد. در مجموعه روحانیت در کشور، می توان شاهد تضادهای عمیقی بود، بویژه میان بخش محافظه کار که مخالف تحولات دموکراتیک و مخالف حضور عوامل غربی بوده و با اصل موجودیت قوت های نظامی غربی در افغانستان نیز سازگاری ندارند و قوت های اصلاح طلب مذهبی - سیاسی که طرفدار استفاده و بکارگیری از دستاوردهای تمدن غربی بمنظور رشد و ارتقای جامعه بوده و خواستار "گشودن درهای اجتهاد" بمتابیه راه و مسیر اصلی "رئسانس اسلامی" می باشند، تضاد یادشده بوضاحت بمشاهده می رسد. آنها همچنان تأکید می ورزند که درهای بحث و گفتگو همیشه باید باز باشد تا با در نظر داشت امکانات و با استفاده از دستاوردهای علمی و فنی، افق های جدید و نوینی گشوده شده و اجازه ندهند که دین زنگ زده شود. در نهایت امر، باید متذکر گردید که:

دین اسلام، قبل از همه و بیش از سایر موارد، نقش و حیثیت کنونی اش را بمتابیه عنصر انفکاک ناپذیر و غیر قابل تغییر حیات و سبک زندگی باشندهای کشور ما همچنان حفظ خواهد نمود. همچنان روحانیت در جریان مدت زمان جنگ و درگیری ها در کشور، تلفات عظیمی را متحمل گردیده، عده ای از رهبران و فعالان و همچنان اشخاص و افراد ردهای پایینی آنها از زندگی ساقط گردیده و خسارات هنگفت مالی را نیز متقبل گردیدند.

همراه با اینهمه، با استفاده از امکانات و زمینه های موجود، در صدد آن باید بود تا اصل انشقاق و جدایی، جایش را به مدارا و همدیگر پذیری داده و علم و معرفت راهگشای ما در کوره راهای تاریک تاریخ باشد.